

«گذار طلبی»: برون رفت از انسداد سیاسی^۱

منبع: سایت زیتون، روز پنج‌شنبه، مورخ: ۱۴۰۱/۱۰/۸

کثیری از ایرانیان بر این باورند که پس از سرکوب خونین جنبش اعتراضی صد روزه اخیر که به «جنبش مهسا» موسوم گشته و شعار نغز و پر مغز «زن، زندگی، آزادی» بر پیشانی آن حک شده؛ کشور دچار وضعیت «انسداد سیاسی» است. دیوار بی‌اعتمادی میان حکومت و مردم، ستبرتر و بلندتر از هر زمان دیگری طی چهار دهه اخیر است. بحرانهای عمیق، یکی پس از دیگری سر بر آورده و حوزه‌های اقتصاد، فرهنگ، سیاست، اجتماع و محیط زیست را به نحو جدی درگیر کرده، مانع از تحقق «توسعه پایدار» شده. بیراه نیست اگر گفته شود در وضعیت کنونی، نظام جمهوری اسلامی با کمترین میزان مشروعیت و کارآمدی خود طی ۴۴ سال گذشته مواجه گشته است. چنانکه در می‌یابم، در مقام مواجهه با بحرانهای جاری و انسداد سیاسی موجود، بحرانهایی که می‌تواند فروپاشی مملکت را در پی داشته باشد، پس از سربرآوردن جنبش مهسا، می‌توانش رویکرد را در سپهر سیاست ایران معاصر از یکدیگر بازشناخت و تفکیک کرد: «ولایی-پایداری»، «اصولگرایی»، «اصلاح طلبی»،

۱. در نهایی شدن این نوشتار، از نکته‌سنجیهای دوستان عزیز و دانشورم، فاطمه حسینی، مصطفی دانشگر و جواد نوری زاده بهره بردم. از این بابت از ایشان صمیمانه سپاسگزارم. همچنین ممنونم از دوستانی که ویراست اول و دوم این نوشتار را خواندند و ملاحظات خود را با من در میان نهادند.

«انقلاب طلبی»، «سرنگونی طلبی» و «گذار طلبی». می‌کوشم هر یک از رویکردهای یادشده را به اختصار تبیین کنم و موضع مختار خویش برای برونرفت از وضعیت جاری را روایت نمایم.

۱. ولایی - پایداری: جماعتی که خود را ولایت مدار می‌انگارند و تبعیت بی چون و چرا از آموزه‌ها و سخنان رهبری در عرصه‌های مختلف را حلال مشکلات کنونی کشور می‌دانند. از اینرو، بخش قابل توجهی از شهروندان پیرامونی را که با گفتمان رسمی حکومت که در «بیانیه گام دوم انقلاب» آقای خامنه‌ای بروز و ظهور یافته، هم‌دل و هم‌داستان نیستند و نظراً و عملاً مشی دیگری دارند، بحساب نمی‌آورند؛ که گویی نیستند و محلی از اعراب ندارند. افراد متعلق به «جبهه پایداری» که مجلس و دولت کنونی را به نحو اغلبي در دست دارند؛ در زمره این جماعت اند. آقای مصباح یزدی که قائل به مطلقه، کشفی و انتصابی بودن ولایت فقیه بود و در هوای تئوریزه کردن استبداد دینی دم می‌زد و آشکارا برای مردم نقشی در مشروعیت سیاسی حکومت دینی نبود و نظارت بر کار رهبری را عملاً بی وجه و غیر ضروری و زائد قلمداد می‌کرد، از چهره‌های فکری این جریان بود. فقهای شورای نگهبان و اکثریت ائمه جمعه، افرادی نظیر احمد خاتمی، احمد جنتی، احمد علم‌الهدی و یوسف طباطبایی نژاد نیز متعلق به این نحله سیاسی اند. روزگاری محمود احمدی نژاد و هوادارانش متعلق به این گروه سیاسی بودند؛ اما چند صباحی پس از ظهور جنبش سبز، او که ایامی «نظرش به نظر رهبری نزدیک بود»، به همراه اطرافیانش، بدل به «جریان انحرافی» شدند. چنانکه پیشتر آوردم، نحوه مواجهه جماعت «ولایی-پایداری» با حوادثی از سنخ جنبش اعتراضی اخیر، صورتبندی نادرست مسئله و بکار بستن آمیزه‌ای از «انکار»، «فرافکنی» و «سرکوب» است.^۱

۲. اصولگرایی: این جماعت، خود را متعلق به گفتمان انقلاب می‌دانند و به ولایت فقیه و رهبری باور دارند؛ در عین حال به طور کامل سرسپرده نیستند و در جای خود انتقاداتی به مشی حکومت دارند. مثلاً، علی مطهری اصول‌گرایی است که بارها به قصه غم انگیز حصر سه محبوس عزیز در بند، میرحسین موسوی، زهرا رهنورد و مهدی کروبی اعتراض کرده؛ به رغم اینکه می‌داند تصمیم گیر اصلی در این ماجرا، شخص رهبری بوده است. افزون بر این، محمد رضا باهنر، از جمله اصول‌گرایانی است که درباره رفتار شورای نگهبان، در مقاطعی اعتراضاتی کرده و بحث از ایجاد تغییراتی در قانون اساسی با اذن رهبری را طرح کرده. علی لاریجانی نیز از اصول‌گرایانی است که تندروری‌های دوران وزارت ارشاد و ریاستش بر سازمان صدا و سیما را فرو نهاده و چند صباحی است اهل تعامل

۱. نگاه کنید به نوشتار «هین تو کار خویش کن ای ارجمند» در لینک زیر:

و گفتگو با جهان پیرامون گشته است. او، چندی پیش، ناظر به فضای جامعه در دوران جنبش مهسا، از اصلاح قانون حجاب اجباری نیز سخن به میان آورد؛ پیشنهادی که توسط هسته سخت قدرت جدی گرفته نشد. عموم اصول گرایان، طی صد روز اخیر سکوت کردند و با سخنان تند و دل آزار اعضای جبهه پایداری، ائمه جمعه و جامعه مدرسین قم^۱ همراهی نکردند؛ سکوتی که نشان از عدم رضایت ایشان بود و به رغم درخواست

۱. اخیراً جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، در بیانیه ای از اعدام های اخیر تمام قد دفاع کرده و خواستار تداوم این مشی قوه قضائیه شده است. در فقراتی از این بیانیه آمده: « قدرشناسی و سپاس خود را از قوه قضائیه در محاکمه، صدور حکم و اعدام مجرمان و مفسدین باغی اعلام و قاطعانه از مسئولان این قوه می خواهیم که با قاطعیتی به مراتب بیشتر و راسخ تر، حقوق عموم مردم و پاسداری از وحدت ملی را با اعدام عبرت آموز مجرمان... استیفا نمایند... صدای اقلیت معلوم الحال در داخل کشور که از بلندگوهای غرب پخش می شود را صدای اکثریت طالب امنیت نشنوند... مجازات پایین تر مثل قطع انگشتان یک دست و پای مخالف، می تواند اثربخش باشد، ولی مجازات تبعید در شرایط کنونی بی خاصیت است و بلکه نتیجه وارونه می دهد». اسباب شرمساری ماست که در زمانه ای زندگی می کنیم که جماعتی در لباس دیانت و معنویت، خواستار تشدید فشار بر شهروندان شده و از قطع انگشتان دست و پا سخن گفته و آنرا رهگشا دانسته و مخالفان اعدام های اخیر را اقلیتی معلوم الحال دانسته اند اسباب شرمساری روحانیت غیر حکومتی است که در پی تحقق دین مدنی اند، نه دین حکومتی؛ اما چه کنند که سخنان سخیف و دل آزار هم لباسانسان؛ آبروی دیانت و دینداری را در این زمانه برده است: « کافر من گر از این شیوه تو ایمان داری». اسباب شرمساری دینداران است که می بینند چگونه جماعتی، روایت و قرائتی ناتراشیده، ناموجه و غیر اخلاقی از دیانت در روزگار کنونی بدست داده و آبرو و رونق مسلمانی را برده اند:

گر تو قرآن بدین نمط خوانی ببری رونق مسلمانی

تو گویی رسالت اصلی حاکمیت در مدیریت اعتراضات را فقط در کشتن می دانند و به دنبال محمل - و بلکه بهانه فقهی آن هستند. این فقه بیش تر از آن که فقه سهله و سمحه و فقه مدنی باشد، فقه قدرت جو و قدرت طلب است. حاشا و کلا که بزرگان دین به دنبال تحقق چنین روایتی از دیانت و فقاقت بودند. با خواندن این بیانیه و مرور سخنان و رفتار و منش زشت و پریشان روحانیون حکومتی ای چون احمد علم الهدی و احمد خاتمی، به یاد شخصیت « مفتش اعظم» در رمان درخشان « برادران کارامازوف» داستایفسکی افتادم؛ اسقفی که بر جای مسیح تکیه زده بود و بازگشت او در سویل اسپانیا در قرن سیزدهم میلادی را خوش نداشت و به عیسای ناصری گفت: چرا برگشتی؟ تو همه چیز را به ما واگذار کرده بودی!!! همه چیز در اختیار ماست و ما به نام تو حکم میرانیم و پیش می رویم و مردمان هم از ما اطاعت و تبعیت می کنند... حکایت حضراتی است که در جامعه مدرسین قم جا خوش کرده و سر مست از باده قدرت اند و مستظهر به حکومت و امکاناتی که در اختیار دارند و منافعی که نصیب می برند. طی صد روز گذشته، این حضرات یکبار کنار مردم نایستادند و به سرکوب خونین و ظلم عیان جاری اعتراض نکردند و فریاد تظلم خواهی سر ندادند و درس حریت و مدنیت و سبکباری و سبکبالی به مردمان ندادند؛ حال به کمک قوه قهریه آمده و قضات را به صدور احکام اعدام و بریدن دست و پا تحریض و تشویق می کنند!! در این فضای سنگین و سربی، نه فقط زمینیان که ساکنان آسمان هم بر این حجیم از بی عدالتی و ظلمی که بر ما می رود، نالان و گریان اند.

این روزهای گزنده می گذرد، اما خاطرات تلخ و سیاهی از روحانیون حکومتی در اذهان ایرانیان برجای خواهد ماند. آیندگان درباره کارنامه عبرت انگیز روحانیت شیعی که چند صباحی قدرت و حکومت را در ایران بدست گرفت و در تنور دین ستیزی و دین گریزی بسی دمید و تصویری انسان ستیز از دیانت و فقاقت و شریعت بدست داد و ریاکاری را ترویج داد و فوج فوج سبب خروج مردمان از دین شد (یخرجون من دین الله افواجا)؛ داوری تند و تکان دهنده ای خواهند کرد. روحانیت حکومتی ای که داغ و درفش را برکشید و تنها به منافع خویش اندیشید و نام و میراث نامبارک و ناصوابی از خود بر جای نهاد:

در میخانه بیستند خدایا مپسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند
ریا حلال شمارند و جام باده حرام زهی طریقت و ملت، زهی شریعت و کیش
دو چیز حاصل عمرست نام نیک و صواب وزین دو درگذری کل من علیها فنان

چند باره آقای خامنه ای از خواص برای موضع گیری درباره « به تعبیر ایشان اغتشاشات»، سکوت کردند و پا پیش نهادند.

۳. اصلاح طلبی: جنبش اصلاح طلبی در فضای حکمرانی جمهوری اسلامی، قدمت بیست و پنج ساله دارد و با پیروزی و بر مسند ریاست جمهوری نشستن محمد خاتمی در سال ۷۶ آغاز شد. بر خلاف دو رویکرد پیشین، اصلاح طلبی تحت تاثیر آموزه های فلسفه سیاسی جدید و زیست دموکراتیک، با شعارهای «جامعه مدنی»، «آزادی مطبوعات»، «توسعه سیاسی» و «گفتگوی تمدنها» سر برآورد و در دوران خود عقلها و دلهای کثیری را ربود. قانون گرایی و تاکید بر اجرای قانون از دیگر مولفه های اصلاح طلبی بوده است.

با بروز و ظهور محدودیت ها و تعارضات چشمگیر قانون اساسی فعلی و وجود قوانین غیر عادلانه و رهنی چون «نظارت استصوابی» و انباشت قدرت و ثروت در هسته سخت قدرت با محوریت بیت رهبری و نهادهای منصوب ایشان، و عدم پاسخگویی آنها و به گل نشستن کشتی اصلاح طلبی سنتی؛ چند صباحی است ایده «اصلاحات ساختاری»، توسط دیگر عزیز در بند، مصطفی تاجزاده طرح شده؛ اصلاحاتی که در پی اصلاح و لغو برخی از قوانین و ساختارهای موجود در قانون اساسی است. قوانین و ساختارهایی که عملاً مسیر اصلاحات در راستای کاستن از درد و رنج عموم شهروندان و افزایش رفاه آنها را با مشکلات و مخاطرات جدی مواجه کرده است. تلاش برای پاسخگو کردن رهبری و نهادهای منتسب به ایشان و افراد منصوب آقای خامنه ای، از جمله راهکارهای اصلاح طلبان ساختاری است

برخی از اصلاح طلبان سنتی، در جریان جنبش مهسا، نقدهایی را متوجه حاکمیت کردند؛ در عین حال بر سیاست «صبر و انتظار» تاکید کردند. خاتمی، از شعار زیبای «زن، زندگی، آزادی» سخن گفت و با خانواده کشته شدگان همدردی کرد و رفتار خشونت آمیز با دانشجویان را محکوم کرد. او همچنین از هسته سخت قدرت خواست، پیش از آنکه دیر شود، به سمت تحقق «حکمرانی خوب» حرکت کنند. افزون بر این، اصلاح طلبان ساختاری ای نظیر تاجزاده، به رغم محدودیت های زندان، با جنبش مهسا همراه شدند و اعتراض صریحی به اعدام محسن شکاری کردند و شیوه رفتار حکومت با معترضان در ماه های گذشته را آشکارا و بدون رودربایستی نقد کردند.

۴. انقلاب طلبی: بخش عظیمی از کسانی که در اعتراضات صد روزه اخیر به خیابانها آمده و یا در تجمعات اعتراضی خارج کشور شرکت کردند؛ انقلاب طلبند. خواسته محوری انقلاب طلبان و براندازان، به گواهی کنشگری آنها، عبور از حکومت دینی موجود با محوریت آموزه ولایت فقیه و برقراری حکومت دموکراتیک سکولار است. نسل Z در این جنبش اعتراضی تا کنون دست بالا را داشته، جنبشی که سویه های زنانه پررنگی دارد و بوی زندگی می دهد؛ حسرت داشتن « یک زندگی معمولی» و مطالبات مدنی و حقوق شهروندی دریغ شده و به محاق رفته را فریاد می کند. انقلاب طلبان، در سلوک سیاسی خود اشاره ای به شخصیت های سیاسی شناخته شده نمی کنند. عموماً اهل تکرار اند و عمیقاً سبک های مختلف زندگی را برمی کشند و به رسمیت می شناسند؛ نه « دین گرا» هستند، نه « دین ستیز»، بلکه « دین پرهیز» اند و منتقد جدی « دین دولتی» و « اسلام سیاسی». آنها سبک زندگی و هویتی ورای سبک زندگی و هویت رسمی که جمهوری اسلامی تبلیغ می کند و در پی تحقق آنست؛ می خواهند.

انقلاب طلبان، به نحو اغلبي، برای تحقق خواسته های خویش حاضرند هزینه های گزافی بپردازند؛ اعم از کشته شدن و طعم زندان و شکنجه را چشیدن. گویی به تعبیر آگامبن، بر آنند تا «بودن» را فدای « زیستن» کنند. در عین حال، به نحو اغلبي خشونت پرهیز اند و خواستار مداخله نیروهای خارجی نیستند. افزون بر این، این جماعت در پی تحقق نوعی « رنسانس ایرانی» اند؛ رنسانسی که متضمن تغییرات جدی ارزشهاست و سبک های مختلف زندگی را به رسمیت می شناسد. زیستن در ذیل حکومت دینی و به ستوه آمدن از اصرار بر اجرای احکام شریعت به روایت جمهوری اسلامی و حقه کردن یک سبک زندگی توسط حکومت فقهی، به نحو دیالکتیکی، انقلاب طلبان را در عداد منتقدان جدی «دین حکومتی» قرار داده و پذیرای « دین مدنی» در سطح جامعه کرده؛ دینداری ای که از حکومت مستقل است و پشتگرم به نهادهای حکومتی نیست؛ بلکه یکی از سبک های زندگی است و تنوع و رنگارنگی دیگر سبک های زندگی را قویا به رسمیت می شناسد.

۵. سرنگونی طلبی: سرنگونی طلبان که در قیاس با دیگر کنشگران فعال در پهنه سیاست، کم شمارند، خواهان برانداختن نظام جمهوری اسلامی به هر قیمتی اند. به نزد ایشان، ادامه وضعیت موجود، متضمن افزایش درد و رنج شهروندان داخل کشور است. از اینرو برای برانداختن نظام موجود، از هیچ کوششی نباید فروگذار کرد. در این راستا، سیاست هایی از جمله پیگیری تحریم ها علیه نظام موجود، اعلام منطقه پرواز ممنوع بر فراز آسمان

ایران، درخواست از قدرتها و کشورهای خارجی جهت مداخله برای برافتادن نظام کنونی و رایزنی با آنها، و حتی گاهی تجویز حمله نظامی به ایران، در دستور کار سرنگونی طلبان قرار گرفته است. دو قطبی سازی و استفاده از دو گانه هایی چون بی شرف/ باشرف و تئوریزه کردن خشونت و برکشیدن رفتار خشونت آمیز در ابعاد مختلف، برچسب زدن و پس زدن گفتگو از سیاست های سرنگونی طلبان بوده است. در جریان جنبش صد روزه مهسا، عموم سرنگونی طلبان خواستار ورافتادن نظام جمهوری اسلامی شده و تمام کسانی را که با مشی و راهکار سیاسی آنها مخالف بودند و به اقتضای مشی خشونت پرهیز خود، با اقداماتی مثل عمامه پرانی همدلی نداشتند - ولو اینکه با مشی و مرام هسته سخت قدرت هیچ همدلی نداشتند و مشخصا سرکوب خونین حکومت و ظلم عیان را نقد کردند- با بکارگیری برچسب هایی چون وسط باز، ماله کش...به محاق راندند. برساختن فضای دو قطبی سنگین «یا با مایی یا برما» و تهورستانی از کسانی که نه در عداد نیروهای پایداری- ولایی اند نه به سرنگونی باور دارند؛ بلکه تحلیل و تشخیص دیگری داشتند و دارند و به حاشیه راندنشان، از اتفاقات ماه های اخیر در سپهر سیاست بوده است.

۶. گذار طلبی: گذارطلبان با اذعان به وضعیت بغرنج موجود و انسداد سیاسی چشمگیر، خواهان گذار امن خشونت پرهیز از وضعیت موجود نامطلوب به وضعیت ناموجود مطلوب اند. به نزد ایشان که بر خلاف دو رویکرد اول، به حکمرانی «رضایتی» باور دارند، نه شیوه حکمرانی «هدایتی» و «آمرانه از بالا» و عمیقا دلمشغول پاسداشت حقوق بشر و تحقق ساز و کار دموکراتیک اند؛ ساز و کار دموکراتیک که افزون بر ابتدای بر رای اکثریت، با پاسداشت حقوق اقلیت تامین می شود و در غیر اینصورت، سر از «دیکتاتوری اکثریت» در می آورد. به نزد گذار طلبان، با توجه به تجربه ۲۵ ساله اخیر و پیش چشم قرار دادن تجربه سیاسی دو دولت خاتمی و روحانی، صرف تاکید بر قوانین و «اجرای بی تنازل قانون اساسی»، کفایت نمی کند و باید از آن فراتر رفت؛ که مشکل نه در اجرای قوانین موجود، که خود قوانین متعدد غیر اخلاقی، ناتراشیده و ناموجهی است که تحقق «حکمرانی خوب» در این دیار را عمیقا به محاق برده است. اصلاح جدی قانون اساسی موجود، استفاده از ظرفیت رفراندوم و تشکیل «مجلس مؤسسان»، از جمله راهکارهای گذار طلبان جهت برونرفت از وضعیت کنونی است.

گذار طلبان معتقدند هر روشی ما را به هر نتیجه ای نمی رساند. به تعبیر دیگر، به مدد روش های غیر دموکراتیک یا انقلابی زیر و رو کننده، نمی توان به ساز و کار دموکراتیک پایدار در کشور رسید. هم اصلی ایشان، برونرفت

از وضعیت کنونی با کمترین هزینه است؛ از اینرو می‌کوشند به قدر وسع از تجربه انقلاب بهمن ۵۷ عبرت بگیرند و در پی هر تغییری در سپهر سیاست با هر هزینه‌ای نباشند؛ بلکه حساب سود و زیان و هزینه-فایده می‌کنند و نیک می‌دانند که در عالم سیاست متصور است و می‌توان از چاه عمیقی به چاه عمیق تری در غلتید. گذار طلبان خشونت پرهیزند؛ همچنین، با مداخله دولت‌های خارجی مخالفتند، که حفظ تمامیت ارضی کشور، خط قرمز آنهاست.

با عنایت به حجم معضلات و مشکلات جاری، تشکیل مجلس موسسان و تن دادن به خواست عمومی شهروندان و تغییر قانون اساسی موجود به نحوی که متضمن پاسداشت حقوق همه شهروندان، فارغ از جنسیت، مذهب، نژاد... باشد؛ همچنین پاسخگو کردن همه مسئولان در مقابل شهروندان که صاحبان اصلی مملکت اند، با هزینه کمتری این گذار امن را امکان پذیر می‌سازد. قانون اساسی در دل فضای ملت-دولت بر ساخته میشود و معنا پیدا می‌کند. حاکمان، وکیل و زعیم مردمند و تمام مشروعیت خود را از ایشان می‌گیرند. به همین سبب، قانون اساسی‌ای که آئینه حقوق شهروندی تمام انسانهای پیرامونی نیست و تبعیض مدارست؛ گیر و گرفت جدی دارد و نیازمند خانه تکانی محسوس و ملموس. در این راستا، بازنگری جدی در قوانینی مثل « نظارت استصوابی» و بخش قابل توجهی از « قانون مجازات اسلامی»، همچنین پاسخگو کردن رهبری و نظارت جدی بر نهادهای زیر دست و افراد منصوب ایشان، کف خواسته‌های گذار طلبان است؛ خواسته‌هایی که تحقق شان به نحو چشمگیری از درد و رنج بسیار شهروندان می‌کاهد.

۷. روشن است که در وضعیت کنونی، هسته سخت قدرت، به خواسته‌های گذار طلبان تن نمی‌دهد؛ کما اینکه به خواسته‌های اصول‌گرایان معتدل و اطلاع طلبان سنتی هم تا کنون تن نداده و همچنان در حال و هوای رویکرد جماعت ولایی-پایداری است و آنرا از طریق انکار، فرافکنی و سرکوب پیگیری می‌کند. تجربه صد روز اخیر هم نشانگر این امر است که کوچکترین تغییری در اندیشه معترضان رخ نداده و صرفاً کنش آنها به سبب حجم عظیم سرکوب کمتر شده است. در عین حال، برساختن گفتمان گذار طلبی در فضای عمومی و پیگیری مستمر این مطالبات به شیوه مسالمت آمیز و به مدد اعتراضات مدنی، می‌تواند قدرت نرمی تولید کرده و رفته رفته، حاکمیت و طرفدارانش را مجاب و مجبور کند و بدین نتیجه برساند که برای جلوگیری از درد و رنج بیشتر

و سقوط در چاه ویلی که کشور در آستانه آن قرار گرفته، تن به خواسته های گذارطلبان که بخش زیادی از شهروندان را نمایندگی می کنند، بدهد.

در میان رویکردهای شش گانه یاد شده، به نزد من، صدای دو گروه « ولایی-پایداری» و « سرنگونی طلب» بلندتر است؛ که از تریبونها و امکانات رسانه ای بیشتری برخوردارند. دو گروهی که دو روی یک سکه اند، همدیگر را بازتولید می کنند و عموماً از شیوه های حذفی و طردی برای مواجهه با رقبا استفاده می کنند و بر طبل « دیگری ستیزی» می کوبند و مروج استبداد در فضای سیاسی اند؛ خواه تحت لوای دیانت، خواه تحت لوای غیر دیانت. اما، عده و عده شهروندانی که خواهان گذار امن از وضعیت موجودند با هزینه کمتر، بیشتر است؛ هر چند صدایشان کمتر شنیده میشود و به گوش می رسد.

نگارنده این سطور در زمره گذارطلبان است. برای برونرفت از وضعیت اسف بار کنونی، نه رویکرد ولایی-پایداری رهگشاست، نه اصول گرایی و اصلاح طلبی سنتی در پرتوی قانون اساسی موجود، می تواند گره گشا باشند؛ که هم اعتماد میان ملت و حکومت به نحو چشمگیری زائل شده؛ هم چنانکه آمد، در موارد متعددی، مشکل، نفس قوانین موجود است، نه نحوه اجرای آنها. افزون بر این، مضار انقلاب طلبی و سرنگونی طلبی که خشونت را حداکثری می کند و حجم درد و رنج شهروندان پیرامونی را به نحو محسوسی افزایش می دهد- با توجه به شناختی که از ساختار و بافتار نظام جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوب چند لایه آن داریم، همچنین با در نظر آوردن شرایط اقلیمی، منطقه ای و بین المللی- بیش از منافع احتمالی اش هست.

گذار طلبی که از آن می توان به تحول طلبی با خواسته های مشخص و معین هم تعبیر کرد، اشتراکات قابل توجهی با رویکرد اصلاحات ساختاری دارد. اما، هم استفاده از راهکار خیابان برای پیگیری اعتراضات و مطالبات مدنی به شیوه خشونت پرهیز را به رسمیت می شناسد؛ هم تشکیل مجلس موسسان و تلاش برای اصلاحات جدی قانون اساسی موجود را به شیوه مدنی و مسالمت آمیز برجسته می کند و بر می کشد، و بر این باور است که برای برونرفت از فضای آشفته کنونی، کم هزینه ترین راهکار، گذار طلبی است.

در غیر اینصورت، اصرار بر ادامه مسیر ناکارآمد کنونی توسط هسته سخت قدرت با محوریت رهبری و نهادهای زیردست و افراد منصوب ایشان، سر از ناکجا آباد در می آورد و ما را به سوی « دولت ورشکسته» و فشل سوق خواهد داد و راند. شخصیت های معتبر و محبوب داخل کشور که از سرمایه سیاسی و نفوذ بسیار

برخوردارند، از جمله نرگس محمدی و میرحسین موسوی، می توانند نمادهای گذارطلبی باشند و در این فرایند خطیر و مسیر درشت و ناهموار، به کار ملک و ملت بیایند و خواسته های بحق آنها را نمایندگی کنند.

روزگاری مهدی بازرگان فقید در دادگاه نظامی گفت: ما آخرین نسلی هستیم که با شما بدین شیوه سخن می گوئیم و مبارزه می کنیم. «گذار طلبی»، در وضعیت بغرنج کنونی که در آن «ز منجیق فلک سنگ فتنه می بارد»؛ آخرین راهکار مسالمت آمیز و خشونت پرهیز است برای عبور از انواع بحرانهایی که مملکت عزیزمان ایران را در چنبره خود گرفتار کرده است. کثیری چون من بر این باورند که اگر هسته سخت قدرت، به گذار طلبی و تشکیل مجلس موسسان و اصلاح جدی قانون اساسی تن ندهد و در برابر آن مقاومت کند و همچنان برسیاست های ناموجه و رهن انکار، فرافکنی و سرکوب پافشاری کند؛ دیری نخواهد پاید که پای در وادی فروپاشی نهیم و «نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان».

زین روش بر اوج انور می روی ای برادر گر بر ادر می روی